

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه کاف (جله، ششم)

جله خانوادگی - استادانخت ۹۳/۹/۵

۱۴ صلوات راجع به احوال و اصلاح حالاتمان بفرستیم.

۱. برای اینکه حالات ما اصلاح شود و بواسطه ارتقاء آن مطالب خوبی را بفهمیم و به دنبالش ارتقاء عمل هم

پیدا کنیم صلوات

۲. میدانید انسان بند به حالش است بعضی وقتها خوب است بعضی وقتها بد است برای این که انشاءالله آدم‌هایی

که در سال کلا حالشان بد است خوب بشود **صلوات**

۳. خیلی از بیماری‌هایی که ما داریم و می‌شناسیم به خاطر حالات و خیلی از آسیب‌ها نیز به خاطر حالمان

است برای برطرف شدن بیماری‌های حالمان **صلوات**

۴. یکی از مهمترین حال‌هایی که خیلی منفی هم هست افسردگی است که یک مرتبه مثل یک ابر سیاهی

زندگی آدم را می‌گیرد و یک حالت ناامیدی در فرد ایجاد می‌کند. برای اینکه این حالت در افراد رفع بشود

صلوات

۵. یکی از حالاتی که خیلی هم بد است حال غفلت است که انسان خیلی چیزها فراموشش می‌شود (نسیان) در

این حال سرخوشی به آدم دست می‌دهد که فرد را حواس پرت می‌کند برای دور شدن سرخوش بودن که

حاصل غفلت و نسیان است **صلوات**

۶. یکی از مشکلات ما این است که حالاتمان خیلی نوسان دارد یعنی از یک جایی به حس خوب یا بد، بالا و

پایین بشود برای تعادل داشتن و نداشتن نوسانات **صلوات**

۷. حال آدم مثل نبض است بعضی وقتها حال آدم تب دارد تند می‌زند یا ضعف دارد کند می‌زند برای این که

از روی حالات بیماری خودمان را کشف کنیم (معیار تشخیصش فلق است) و آن را درمان کنیم **صلوات**

۸. یکی از مواردی که خیلی از ما به آن مبتلا هستیم این که سعی می‌کنیم حال خوشمان را مخفی کنیم و به

دیگران نشان ندهیم. برای اینکه بخل‌مان در ابراز حالاتمان به دیگران مهار بشود **صلوات**

۹. یکی از کارهای خیلی خوبی که ما می‌توانیم انجام بدهیم این است که در جمع‌هایی که هستیم بوسیله حال خوب حال بقیه را هم خوب کنیم برای اینکه از حالت القائی خوب، حال دیگران را خوب کنیم **صلوات** (این طلب و دعاست که باید آن را خواست)

۱۰. حالات به تدریج تبدیل به ملکات می‌شوند یعنی اگر یک نفر در طول هفته حالش بد باشد و هفته بعد هم همین طور حالش تبدیل به ملکه می‌شود برای تبدیل شدن حالات خوب ما به ملکه و تبدیل نشدن حالات بدمان به ملکه **صلوات**

۱۱. هرکسی در این زندگی یک حالی دارد حالا اگر قرار شد کسی مراعات حال دیگری را بکند باید او را درک کند.. برای این که حال آدم‌ها را بشناسیم و درک کنیم **صلوات**

۱۲. برای این که بدترین حال‌هایی که داریم در ذهن بیاوریم و نشانه گذاری کنیم و برایش دعا کنیم تا در ما از بین برود **صلوات**

۱۳. در مورد حال خوب هم همین طور.. برای اینکه دعا کنیم تا همین امشب با از بین رفتن حالات بد، حالات خوب جایگزین بشود **صلوات**

۱۴. مطالب راجع به حال خیلی زیاد است و توصیه می‌شود بروید مطالعه کنید و نسبت به آن علم پیدا کنید مثلاً

کشمش و انار برای خوب شدن حال خوب است برای اینکه نسبت به این موضوع علم پیدا کنیم **صلوات**
۱۵. راجع به برخورد با دیگران باید مطابق حالشان برخورد کرد و برای عوض کردن حال آدم‌ها باید با فرمول پیش رفت. کلاً آدم‌ها را ما به دو دسته تفکیک می‌کنیم بعضی‌ها خوش حالند بعضی‌ها بد حالند برای اینکه همیشه خوش حال باشیم **صلوات**

آدمی که با خودش دعوا دارد بد حال است و آدمی که با خودش دعوا ندارد خوش حال است.

قاعده این است که هر موقعی به کسی شروع کردید به گیر دادن ببینید کجای یقه خودتان را گرفته‌اید! خودتان را رها کنید او را هم رها می‌کنید.

بحث حال خیلی مهم است با این که حال ارزشش از صفت کمتر است اما مثل لباس است.. به آدم هویت می‌دهد. قشنگی و زشتی آدم‌ها در حالشان مشخص است.

اگر کسی ایمان داشت و رسالت داشت ناراحت شدنش اشکال ندارد زیرا در نماز شب برایش دعا می‌کند و حس سازندگی دارد. اگر شما نتوانستید بگویید از دست این ناراحتی ولی الان ناراحت نیستم شب که نماز شب می‌خوانم ناراحتی.. زیرا ناراحتی یک موقعی انعکاس پیدا می‌کند اما یک موقعی اختیار است.. رسول اختیار می‌کند و قابل کنترل است لذا می‌شود که یک مرد خدایی در میدان کارزار مجاهدانه و صبورانه بجنگد ولی شبش زار زار گریه کند چون ناراحتی‌اش را در خودش ذخیره کرده و در آنجا عقده‌هایش را باز می‌کند.. این آدم است که اختیار دارد

حالات بد خود بخود می آیند و کاریش نمی شود کرد و دست خودمان هم نیست. هر موقعی به هر دلیل حالمان بد شد بلافاصله وضو بگیریم و دو رکعت نماز بخوانیم چون با نماز حال انسان متعادل می شود.

مثل فکر بد که می گوئیم برای از بین رفتنش صلوات بفرستد، هرچقدر هم فکر بد ادامه پیدا کرد صلوات بفرستد... آنقدر بفرستد تا از ذهنش برود.

حال حالت انعکاس یک اتفاق مثل یک درد است بعد یک مدت انسان دردش تسکین پیدا می کند. نماز هم برای انسان این کار را می کند.

سوره مبارکه الاسراء

در سوره ۴ داستان گفته شده است که البته نمی شود گفت داستان! باید گفت مثل. اولی اصحاب کهف است و بین داستانها هم آیههایی آمده است. فضای دوم داستان دو مرد است که به جای این که هر دو یک باغ داشته باشند اما یکی از آنها دو تا باغ داشت. تصویر سازی که در این داستان انجام می شود خیلی خاص است و راجع به این تصویر سازی باید تامل کرد که خدا چرا این گونه تصویر سازی می کند. خیلی هم بارها خوب بوده.. دو تا باغ سر موعد و به موقع بار می دادند و اینقدر هم این بارش کافی و وافی بوده است که اصلا احساس نمی شده که در کار محصول دهی این باغ کم میگذارد. یعنی این باغ در نهایت حالت بهینه محصول می داده است و بین این دو نهره بوده است.

محاوره یعنی باهم گفتگو می کردند وقتی می خواهد بگوید دو هم سطح باهم صحبت می کنند محاوره می گوید اما قال برای گفتگوهای اعتقادی به کار می رود. (۳۴)

فکر می کرد همیشه این باغها برایش باشد و این که چرا دنبالش این حرفها را زده.. اما دنباله اش حذف شده است (۳۵) فکر نمی کنم قیامت باشد. این دو گزاره ربطی به هم ندارند. امید به خدا هم در او در حد عالی است! (۳۶)

این موضوع در جامعه عرف می شود.. که مثلا آدمهایی که دارا هستند اینها هدایتشان بیشتر است و هم در دنیا به آنها خوش می گذرد و هم در آخرت. چون اینطور فکر می کنند از آنجا که اینها در دنیا درد نکشیده اند پس در آخرت هم دردی ندارند! این طرز تفکر به خاطر این است که خوشی آخرت را معادل خوشی دنیا گرفته است و آخرت را امتداد دنیا می داند.

حس من نسبت به مرگ حس آینده است برای همین وقتی هم که به ۶۰ یا ۷۰ سال می رسم همین حس را دارم و بین خودم و مرگ یک فاصله می بینیم، در صورتی که مرگ همراه انسان است. به خاطر همین است که مرگ نمی -

تواند ما را متنبه کند. در صورتی که امیرالمومنین (ع) می‌فرماید مرگ برای موعظه کافی است. اگر کسی مرگ خودش را باور داشت هیچ‌گونه اختلاف خانوادگی در هیچ سطحی رخ نمی‌دهد.

بحث احساس است نه فیلم در آوردن ظاهری لذا وقتی آدم احساسش از طرف مقابل خوب بشود رشد می‌کند چون همه احساس بد آدم برای این است که فکر می‌کند یک نفر جلوی رشد او را گرفته است!

آیه ۳۶: احساسم این است که این چشم و دست و پا همیشه کار می‌کند محال است که از دست بروند وقتی مرگ نزدیک نباشد می‌گویم بعد از ۱۲۰ سال هم اگر رفتم خدا بهترش را می‌دهد!

این سوره موشکافانه راجع به مرگ تذکر می‌دهد یعنی سطح تذکرش از سطح معمولی بالاتر است.

رفتارها، باورها، صفات و حالات ما به خاطر این که عبد خداییم باید تحت عبودیت باشد. اگر انسان در این حالت ناراحت شد غمش غم انبیا می‌شود و با انبیا هم محشور می‌شود ولی خیلی وقت‌ها اختلاف سلیقه است در طعم غذا و رنگ پارچه و.. این‌ها عقاید نیست.

وقتی احساس بالا و پایینی کنی به طور طبیعی در مقابل او گارد می‌گیری و گوش نمی‌کنی و این باعث می‌شود اگر فرد حرف درست هم بزند نمی‌شنویم.

اگر کسی نماز نخواند ما فکر می‌کنیم که هیچ کاریش درست نیست و کار ما که نماز می‌خوانیم درست است در صورتی که ممکن است یک سری از کارهای کسی که نماز نمی‌خواند از ما بهتر باشد و به خاطر همین امام حسین (ع) اگر حرف درستی از یزید می‌شنید در باره آن مقابل او گارد نمی‌گرفت.

در برخوردهای اجتماعی آدم یک مرتبه سرش را بلند می‌کند می‌بیند اخلاق بدی پیدا کرده است چون دور و برش همه اخلاقشان بد بوده و می‌بیند که هیچ جای خوبی برای خودش نگذاشته است مثل رانندگی در تهران که همه سبقت می‌گیرند علتش این است که این پیام‌ها در ذهنش است که باید برخورد مقابله به مثل بکند اما این طور نیست اگر درست رفتار کنی دیگران هم یاد می‌گیرند.. تواضع یاد گرفتنی است.

آدم‌هایی که دچار افراط و تفریط می‌شوند که با دشمن تواضع می‌کنند و با دوست متکبر می‌شوند. آدمی که دچار افراط میشود همیشه یک جایی دچار تفریط شده است و آدمی که دچار تفریط شده به جایی دچار افراط شده است.

نشانه موحد بودن یک انسان اعتقاد او به مرگ است یعنی میزان توحید آدم‌ها را می‌شود با میزان اعتقادشان به مرگ سنجید. از اول سوره آیات این طوری است که یک چیز می‌گوید اما خدا یک جور دیگری برداشت می‌کند و این نشان می‌دهد که عدم شناخت مرگ، شاخص شرک به توحید است اما هرچه آن را نزدیک بیند میزان توحیدش بیشتر است.

محاوره در این داستان خیلی حرف دارد یعنی این که آدم باید اهل گفتگو باشد حتی با مخالفش.

یکی از سوالاتی که اینجا مطرح می‌شود این است که این بنده خدا که طرف مباحثه بود چرا این جور حرف زد.

جوابش این است که فطرت پاک وقتی به همچین حالتی را می‌بیند آن حرف را می‌زند (۴۰)

عسی این جا به معنی شاید است..

حقیقت مطلب این است که دریافت انسان و استمرار آن وابسته به خدا است زیرا خدا و اراده او دائمی است.. لحظه به لحظه است و این دائم بودنش زمان‌دار نیست. لحظه به لحظه عنایت می‌شود و اگر انسان کاری بکند مثلا با چشمش گناه کند چون از حیطة عبودیت خارج شد باید بترسد از این که نایبنا بشود یعنی تو با چشمی گناه می‌کنی که اراده خدا در آن است. اراده خدا از غضب خداست منتها هر موجودی ارتباطی باخالق دارد که ممکن است قطع شود. اگر من نسبت به مرگ این طوری فکر کنم که دور نیست.. همین مقدار که خدا اراده کند چشم من در لایه برزخی برود همان موقع مرگ اتفاق افتاده است.

چون نعمت را خدا داده کار خوب هم مال خداست آن نعمت هم قوامش به خداست یعنی فعل خیر در هیچ حالتی از خدا منقطع نیست. اما برای ما خدایمان از نعمت جداست خدا عین نعمت نیست اگر خدا عین نعمت بود اتفاقی که می‌افتاد این بود که بین خودمان و مرگ فاصله نمی‌دیدیم. هر لحظه دارد عنایت صورت می‌گیرد و هر لحظه اقتضاء مرگ است.

آیه ۴۴:

اسم این را ولایت می‌گویند. ولایت مراحل دارد محبت، مودت، ولایت، ولایت.. و در قرآن فقط در این سوره در مورد ولایت صحبت کرده است.

ولایت یعنی این که هیچ موجودی هیچ قوه‌ای و حولی برای تغییر ندارد مگر این که در لحظه آنا به او افاضه می‌شود و اگر آدم این را قبول کند یک سری نعمت خواهد داشت حالا نسبت من به این دارایی مثل چشم‌ام نبود که قوه بینایی‌ام برای خداست بلکه احساس می‌کنم که دست خودم است لذا به خودم اجازه می‌دهم گناه کنم و بعد بگویم یک زمانی توبه خواهم کرد و این توبه را هم به تاخیر می‌اندازد.

این آیات راجع به آدم‌های موحد کج و کوله است.

اینجا می‌گوید نعمتی که به شما داده شده است، افاضه لحظه ای است و موت و حیاطش در لحظه اتفاق می‌افتد لذا اگر برای آن اقتضا حیات بگیرید با گناه ممکن است از بین برود و دیگر هم نباید مثلا با گناه کردن چشم ممکن

است نور واقعی که خدا به او داده قطع بشود یعنی نور باطنی اش همان موقع قطع می شود زیرا اقتضای دریافت حیات را از دست داده است.

روایت: نگاه به نامحرم تیری از جانب شیطان است که او را نابینا می کند یعنی همان موقع حیاتش سلب می شود.

حالا اگر یک نفر نعمت مادی هم پیدا کرد اگر از همین مسیر، توحیدش او را به خدا وصل کند خدا آن نعمت را برای او تجدید و بیشتر می کند اما این قسمت که هر چیزی که خدا داده یک اقتضایی برای ماندگاری هست یا برای نماندن توحید است.

بحث کفر و شرک خیلی باهم ارتباط دارد. شرک زمانی رخ می دهد که مبنای باوری فرد متفاوت باشد یعنی فرد درون خودش هم به خدا باور داشته باشه و هم به دنیا اعتماد داشته باشد و لذا به یک سری از عقاید هستی اعتقاد ندارد.

شرک خصوصیتش این است که آدم را به هم می ریزد و انسان را از حالت یکپارچگی در آورده و بهم ریخته می کند یعنی اعضا و جوارح تحت یک نظام واحد عمل نمی کنند لذا به خلاف شکر است شکر یعنی اعتقادات و باورهایش در راستای هم عمل می کند. ولی شرک به جور عمل می کند درحالیکه چیز دیگر می خواهد. هر کسی در درون خودش احساس بهم ریختگی داشت این شرک است. این که انسان احساسش با باورش یکدست نمی شود این شرک است بعضی وقت ها فکر می کنیم که شرک راجع به این است که خدا دوتا است.. اما شرک این است که نظام یکپارچه انسان از هم راستایی با حق منحرف شود.

در این حالت علم فرد در راستای باور و عمل اش نیست بلکه اینها از هم جدا هستند لذا باید برای دوری از شرک علم را قوی کرد.

ولایت و ولایت هر دو مصدر ولی است. در قرآن فقط ولایت داریم. وقتی فتحه بر سر واو می آید نشانه آرامش و سکونت است یعنی جلوه رحمانی و وقتی کسره می آید شدت و حدت است جلوه جلال و جبروت است.

ولایت بیشتر در روایات آمده بنابراین ظهور ولایت در بیرون را ولایت می گویند.

معادل ولایت نظام سازی است و معادل ولایت جریان سازی است.

یک نفر وقتی جهاد می رود امکان شهادت دارد یعنی اختیارا خودش را در معرض مرگ قرار میدهد.

اما چطور میشود که یک انسانی با دست خودش، خودش را در معرض فنا و هلاکت قرار بدهد و نعمت ها را سریعتر از اجل از دست بدهد؟

اولا استمرار نعمت‌های مادی نعمت‌های معنوی است و اگر کسی تحت ولایت خدا نعمتی را از دست بدهد خدا حمایتش می‌کند بعد معلوم می‌شود که مراتب دیگری از حیات وجود دارد که ما آن را نمی‌شناسیم و در آن مراتب حیات بهتر جاری است و باید ما تشنه آن باشیم و یک موقعی با جهاد به آن دست می‌یابی یا یک موقعی با استفاده از نعمت‌ها.. به خاطر همین اگر یک نفر هم از دنیا رفت خوش به حالش! زیرا نعمت‌هایش به بقا تبدیل شده است. کسی هم که جانی است در هلاکت است حتی همین الان که جنایت می‌کند.

قرآن می‌فرماید انسان‌هایی که کافرند به ظاهر زنده‌اند در واقع مرده‌اند در واقع قرآن حیات را وابسته به ایمان می‌داند. یعنی آدم کافر چشم و گوش ندارد بنابراین ادراک ندارد.

جمع بندی:

قصدمان این است که بحث هایمان به مهارت تبدیل شود

مهارت این هفته ذکر مرگ است و ذکر لا حول ولا قوه الا بالله است یعنی فاصله خودش با مرگ را نزدیک ببیند. روایت: حد نساب این که بشود گفت یک مومن مومن است این که حداقل روزی بیست بار یاد مرگ کند یعنی فاصله خودش و منعم را کوتاه ببیند. اراده وجه یعنی این که خداوند در هر نعمتی حاضر است و انسان در هر نعمتی به ملاقات خدا می‌رود.

روایت: چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل و بعدش خدا را دیدم. یعنی نعمت نعمت نیست مگر به حول خدا. مرحله اش این است که انسان می‌داند که به حول خدا کاری را انجام می‌دهد ولی یک موقعی می‌گوید لا حول ولا قوه الا بالله.

(آیه ۴۴) انتهای هر نعمتی خداست. عاقبت هر نعمتی، سر هر نعمتی، وسط هر نعمتی خداست.

وقتی قوت غیر خدا نیست هر قوتی غیر خدا نیست و ثواب و عقبی هم غیر خدا نیست.

این خیلی مهم است که فاصله ما با خدا همان نعمت است.. قوت اون نعمت خداست.. قدرت اون نعمت خداست. ملاقات خدا در هر نعمتی برای انسان ممکن است و اگر این اتفاق بیفتد خدا همیشه برای انسان حاضر است و هیچ موقع غایب نیست.

مشکل ما این است که خدا دور است فلذا نمی‌شود با او مناجات کرد.

تمرین: اراده وجه یعنی آیه ۴۴ زیرا ذخیره قبر و قیامت ماست و ادامه اش آیه ۴۵ است.

خدا از جهت عاقبت بهتر است یعنی کسی که خدا برایش تعریف شده باشد و به خدا رسیده باشد عاقبت برایش بهتر است البته خیرش به معنی انحصار و حصر است.

شما در هر نعمتی تحت نظام ربوبی خدا هستید و حق در آن جاری می‌شود که هست و اگر آن قطع شود دیگری چیزی نیست.

انسان با دنیا فاصله‌اش با خدا زیاد می‌شود و بی دنیا فاصله‌اش با خدا کم می‌شود و انسان باید تعلق خود از دنیا را بگیرد تا با خدا نزدیک شود.

برای ملموس شدن این جریان باید مرتب داستان باغ را مرور کرد.

علت اینکه از طلب به اراده و عمل کم می‌آوریم به خاطر این است که هوای نفس او را می‌گیرد و ازین رو امیال خودش را در کار دخالت می‌دهد. این در سوره جائیه مطرح می‌شود.

اگر کسی توانست مخالف امیالش حرکت کند ضعف اراده نمی‌گیرد و به چیزی که علم پیدا کرد عمل می‌کند.

هنالک اسم مکان است و به مراتب اشاره می‌کند. در نظام مراتب ظاهرا این طور است که خیلی چیزها در اختیار شماست ولی این به نظامی از حقیقت اشاره می‌کند که همه قوامش به خداست. هنا مربوط به مرتبه اشیا است نظام مراتب را می‌گوید و نظام مراتب به جایی می‌رسد که همه موجودات همه سببشان را از دست می‌دهند مثل خواب ولی علم بدست می‌آورد نه به صورت معمولی و این در نظام اسباب نیست.

هنالک می‌شود به جایی بالاتر از عالم خیال. و اونجا هیچ اتفاقی نمی‌یافته مگر به خواست و اراده خدا

اذکار یک سری اثرات تکوینی دارند یعنی یک وضع درونی برای انسان وجود دارد که آن ذکری دارد و اگر ما ذکری هم به زبان می‌گوییم برای این است که قلبمان یاد بگیرد.

دعا کنیم که بزرگترین حقیقت هستی را که توحید افعالی است که مربوط به فعلیت خدا است و هر لحظه بدون واسطه عمل می‌کند و این را که همه جا هست بفهمیم و از زندگی لذت ببریم.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات